

پیرزنی که هستی‌اش را به جبهه اهدا کرد

۱۳ مهر ۱۳۹۴ ساعت ۱۹:۲۸

بعد از اینکه آن پیرزن رفت، آقا یکی از کارمندان دفتر را صدا کردند و گفتند بروید آدرسش را بگیرید و در حدّ ممکن نیازهای اولیه‌اش را برطرف کنید. آن سجاده را آقا تا زمانی که در ریاست جمهوری بودند به عنوان سجاده خودشان حفظ کردند.

یک بار سال ۶۲ یا ۶۳ بچه‌های سپاه که دم درب ریاست جمهوری بودند گفتند یک پیرزنی از اراک آمده و میگوید من حضرت آقا را می‌خواهم ببینم. من رفتم گفتم بفرمایید مادر! کاری داری شما؟ گفت که والله هر چی دارم و ندارم برداشتم آوردم بدهم به آقا برای جبهه. من رفتم خدمت حضرت آقا و عرض کردم این طور شده است. گفتند سریع بگویید بیاید داخل. رفتم او را آوردم داخل. یک زیلو، یک سجاده نماز، یک انگشتر یا النگو - در حدّ همین چند قلم بود که - به حضرت آقا داد و گفت من دیگر امیدی به زنده بودن ندارم. همینها را دارم از مال دنیا و آدم اینها را از طریق شما به جبهه‌ها بدهم و به این وسیله دین خودم را ادا کرده باشم.

حالتی در آقا به وجود آمده بود که اصلاً وصف‌ناپذیر بود. عظمت این زن را می‌دید که از اراک راه افتاده آمده و هر آنچه دارد و ندارد برای جبهه‌ها می‌دهد. او بعد مورد تفقد حضرت آقا قرار گرفت و تشکر کردند. بعد از اینکه آن پیرزن رفت، آقا یکی از کارمندان دفتر را صدا کردند و گفتند بروید آدرسش را بگیرید و در حدّ ممکن نیازهای اولیه‌اش را برطرف کنید. آن سجاده را آقا تا زمانی که در ریاست جمهوری بودند به عنوان سجاده خودشان حفظ کردند. البته چندین برابر پول آن را آقا به حساب جبهه واریز کردند، یعنی در واقع آن را خریدند. بعد فرمودند که بقیه‌اش هم در موزه باید باشد.

خاطره یکی از کارمندان روابط عمومی وقت ریاست جمهوری



khamenei_ir

1h



آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۴۰۰/اهداء-جبهه-اش-هستی-پیرزنی/>